

درس نهم

کویر



اثر دکتر علی شریعتی نویسنده و محقق دوره معاصر که در سال ۱۳۱۲ در روستای کاهک مزینان سبزوار خراسان رضوی به دنیا آمد و در سال ۱۳۵۶ در کشور انگلستان از دنیا رفتند. آرامگاهش هم اکنون در شهر دمشق نزدیک حرم حضرت زینب(س) به امانت سپرده شده است. از مهمترین آثارش می توان به: کویر، فاطمه فاطمه است، هبوط، مسئولیت شیعه بودن اشاره کرد. نوع نوشته، حسب حال نویسی (یک نوع نوشته تخیلی نمادین از زندگی شخصی نویسنده) سیر و سیاحتی از دوران کودکی نویسنده. این درس، با یک جریان احساسی و عاطفی دو بخش متفاوت را بیان می کند که این جریان تخیل و عاطفه، در بخش اول ضعیف تر از بخش دوم است. در بخش اول درس، جریان تخیل، کم رنگتر جلوه می کند، زیرا نویسنده به معرفی اصل و نسب و اصالت خانوادگی خود می پردازد تا بتواند با دلایل و مدارکی که ارائه می دهد، در بخش دوم هرچه بهتر به مقصد و مقصودش برسد لذا بخش اول، او را کمی از خط و مشی احساسی و خیالی اش دور کرده است اما در بخش دوم، جریان احساسی و تخیلی به قدری است که گاهی مقصود و موضوع مورد نظر نویسنده، در میان توصیفات عاطفی اش دیرباب می - گردد.

مهمترین پیام این درس، بیگانگی انسان با انسان بودن خود می باشد؛ یعنی اینکه انسان امروزی با فراموشی خویشتن خویش و با روی آوردن به آموخته های علمی و مادی، به امور غیر معنوی پناه برده و از سرشت و ماهیت اصلی و معنوی خود دور شده است و تا زمانی که به اصل خویش برنگردد، نمی تواند درک درستی از زیبایی ها و لذتهای واقعی داشته باشد.

چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می آید. از دامنه کوه های شمالی ایران به سینه کویر سرازیر می شود و از دل ارگ مزینان سر بر می دارد. از این جا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه هم داده اند، آب را تا باغستان و مزرعه شایعت می کنند.

قلمرو زبانی:

جمله اول: چشمه آبی سرد (وجود دارد) چشمه آبی سرد: گروه نهادی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: نهاد (چشمه، وندی) + مضاف الیه (آب +ی نکره، وندی) + صفت مضاف الیه (سرد) / فعل «است» غیر اسنادی به قرینه معنوی محذوف
که: حرف ربط وابسته ساز

جمله دوم: در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می آید: در تموز سوزان کویر: گروه متمم قیدی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم (تموز) + صفت (سوزان، وندی) + مضاف الیه (کویر) / گویی: قید / از دل یخچالی بزرگ: گروه متمم قیدی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: متمم (دل) + مضاف الیه (یخچال +ی نکره، وندی) + صفت مضاف الیه (بزرگ) / بیرون: قید / می آید: فعل مضارع اخباری



جمله سوم: از دامنه کوه های شمالی ایران به سینه کویر سرازیر می شود: نهاد: آن محذوف برمی گردد به چشمه آبی سرد / از دامنه کوه های شمالی ایران: متمم قیدی، دو ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: متمم (دامنه، وندی) + مضاف الیه (کوه ها، وندی) + صفت مضاف الیه (شمالی، وندی) + مضاف الیه مضاف الیه (ایران) / به سینه کویر: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی / سرازیر: مسند / می شود: فعل اسنادی

جمله چهارم: از دل ارگ مزینان سر بر می دارد نهاد: آن محذوف برمی گردد به چشمه آبی سرد / از دل ارگ مزینان: گروه متمم قیدی، دو ترکیب اضافی: متمم (دل) + مضاف الیه (ارگ) + مضاف الیه مضاف الیه (مزینان) / سر بر می دارد: گروه فعلی مرکب

جمله پنجم: از این جا درختان کهنی... آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می کنند: از اینجا: گروه متمم قیدی / درختان کهن: گروه نهادی، ترکیب وصفی / آب را: مفعول / تا باغستان: متمم قیدی، وندی / و: حرف عطف / مزرعه: معطوف به متمم / مشایعت می کند: گروه فعلی مرکب

جمله ششم: سالیانی دراز سر بر شانه هم داده اند: نهاد: آنهای محذوف برمی گردد به درختان سالیانی دراز: گروه قیدی، ترکیب وصفی / سر بر شانه هم داده اند: گروه فعلی مرکب

تموز: ماه دهم از ماه رومیان که معادل تیرماه می باشد / ارگ: قلعه / مزینان: نام روستایی در شهرستان سبزوار خراسان که زادگاه دکتر شریعتی است و در دل کویر جای دارد / گویی: فکر می کنی، خیال می کنی / باغستان: منطقه پر از باغ، یک واژه وندی از باغ + ستان / مشایعت: همراهی کردن، بدرقه کردن / سر بر می دارد: می جوشد، بیرون می آید..

قلمرو ادبی:

سینه کویر: اضافه استعاری (تشخیص)

دل ارگ: اضافه استعاری (تشخیص)

چشمه... سر بر می دارد: تشخیص

سر بر می دارد: کنایه از بیرون آمدن، جوشیدن

سر بر شانه هم داده اند: کنایه از نزدیک به هم بودن و تشخیص

مزرعه را مشایعت می کنند: تشخیص

دل یخچال: تشخیص

دل: مجاز از میان و وسط چیزی در اینجا

درخت، آب، باغستان و مزرعه: مراعات النظیر

تضاد: سرد و سوزان

چشمه، آب، سرد: مراعات النظیر

درست گویی عشق آباد کوچکی است و چنان که می گویند، هم بر انگاره عشق آبادش ساخته اند. مزینان از هزار و صد سال پیش هنوز بر همان مهر و نشان است که بود.

قلمرو زبانی:

جمله اول: درست گویی عشق آباد کوچکی است: درست: قید / گویی: قید / نهاد: آن محذوف برمی گردد به



مزینان/عشق آباد کوچکی: گروه مسندی، ترکیب وصفی/فعل: است، اسنادی
چنان که: حرف ربط وابسته ساز

جمله دوم: می گویند: نهاد: آنها/محدوف/مفعول: جمله بعدی

جمله سوم: هم بر انگاره عشق آبادش ساخته اند: نهاد: آنها(ی محدوف)/هم: قید/ بر انگاره عشق آباد: متمم
قیدی، ترکیب اضافی/ش: مفعول/فعل: ساخته اند

جمله چهارم: مزینان از هزار و صد سال پیش هنوز بر همان مهر و نشان است: مزینان: نهاد/ از هزار و صدسال
پیش: گروه متمم قیدی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: صفت شمارشی (هزار و صد) + قید(سال)+
صفت(پیش)/هنوز: قید/بر همان مهر و نشان: گروه متمم موول به مسند، ترکیب وصفی/ است: فعل اسنادی

جمله پنجم: بود: سه جزئی مسندی(مزینان همان مهر و نشان بود)

درست: دقیقاً، عیناً/انگاره: طرح و نقشه ناتمام چیزی، اندازه و مقیاس چیزی/عشق آباد: نام جلگه ای سرسبز
مابین نیشابور و سبزوار و نیز به مناطق خوش آب هوا گفته می شود.

قلمرو ادبی:

درست گویی عشق آباد کوچکی است: تشبیه

مهر و نشان است که بود: تضمین به شعر حافظ:

گوهر مخزن اسرار همان است که بود/حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود

بر همان مهر و نشان بودن: کنایه از تغییر نکردن

عشق آباد: مجاز از هر جای خوش آب و هوا

تاریخ بیَهَق از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت و شعر و ادب و عرفان و تقوایش یاد می کند.
در آن روزگاری که در غرفه های ادارات «باب علم بر روی فقیر و غنی، روستایی و شهری باز بود و
استادان بزرگ حکمت و فقه و ادب، درمساجد یا مدرسه های مدارس می نشستند و شاگرد بود که
همچون جوینده تشنه ای می گشت و می ستجد و بالاخره می یافت و سر می سپرد؛ نه به زور»حاضر و
غایب»بل به نیروی ارادت و کشش ایمان.

قلمرو زبانی:

جمله اول: تاریخ بیَهَق از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت و شعر و ادب و عرفان و تقوایش یاد می
کند: تاریخ بیَهَق: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ازشاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت و شعر و ادب و

عرفان و تقوایش: گروه متمم فعلی، نه ترکیب اضافی/یاد می کند: فعل مرکب

جمله دوم: در آن روزگاری (تاریخ بیَهَق از... یاد می کرد= به قرینه لفظی حذف شده است)/در آن روزگار:

گروه متمم قیدی، ترکیب وصفی

که: حرف ربط وابسته ساز

جمله سوم: در غرفه های ادارات «باب علم بر روی فقیر و غنی، روستایی و شهری باز بود: در غرفه های»

ادارات: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی/باب علم: گروه نهادی، ترکیب اضافی/بر روی فقیر و غنی، روستایی

و شهری: گروه متمم قیدی، چهار ترکیب اضافی/باز: مسند/بود: فعل



جمله چهارم: استادان بزرگ حکمت و فقه و ادب: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و سه ترکیب اضافی: نهاد (استادان) + صفت (بزرگ) + مضاف الیه (حکمت) + معطوف به مضاف الیه (فقه) معطوف به مضاف الیه (ادب) / در مساجد: متمم قیدی / یا: حرف عطف / مدارس: گروه معطوف به متمم قیدی، ترکیب اضافی / می نشستند: فعل ماضی استمراری

جمله پنجم: شاگرد بود: (این) نهاد محذوف / شاگرد: مسند / بود: فعل اسنادی

جمله ششم: همچون جوینده تشنه ای می گشت: نهاد: او محذوف / همچون: حرف اضافه / جوینده تشنه: متمم قیدی، ترکیب وصفی / می گشت: فعل ماضی استمراری

جمله هفتم: می سنجید: نهاد: او محذوف / می سنجید: فعل ماضی استمراری

جمله هشتم: بالاخره: قید / می یافت: فعل ماضی استمراری

جمله نهم: سر می سپرد: فعل مرکب

جمله دهم: نه به زور حاضر و غایب: نه: حرف ربط همپایه ساز مزدوج / به زور حاضر و غایب: گروه متمم قیدی، یک ترکیب اضافی: متمم (زور) + مضاف الیه (حاضر و غایب، وندی مرکب) / سر می سپرد: فعل مرکب محذوف به قرینه لفظی

جمله یازدهم: بل به نیروی ارادت و کشش ایمان می یافت: بل: حرف ربط همپایه ساز مزدوج / به نیروی ارادت: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی / او: عطف / کشش ایمان: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی / سر می سپرد: فعل مرکب محذوف به قرینه لفظی

تاریخ بیهق: نام کتابی با موضوع تاریخی از ابولحسن زید بیهقی / بیهق: نام قدیم شهرستان سبزوار / فقه: علم احکام شرعی / حکمت: دانش / باب علم: دروازه دانش / غرفه: بالاخانه، اتاق / مدرس: کلاس درس، محلی که در آن تدریس کنند / بل: بلکه / ارادت: اخلاص، صمیمیت / کشش: جاذبه،

قلمرو ادبی:

باب علم: اضافه استعاری

فقیر و غنی، روستایی و شهری: تضاد

شاگرد بود که همچون جوینده تشنه ای: تشبیه

سر می سپرد: کنایه از فرمانبرداری

حاضر و غایب: تضاد

نیروی اراده: اضافه استعاری

کشش ایمان: اضافه استعاری

تلمیح به: درس معلم ار بود زمزمه محبتی / جمعه به مکتب آورد طفل گریزیای را

قلمرو فکری:

باب علم به روی... باز بود: یعنی در علم و دانش برای همگان قابل استفاده بود و یعنی آموزش همگانی وجود داشت و مخصوص قشر خاصی نبود.

استادان بزرگ... بر مدرس مدارس می نشستند: یعنی استادان بزرگ در کلاس های درس و اتاق های مخصوص می نشستند و دانش آموزان به سراغ آنها می رفتند. (ارزش علم و دانش)



شاگرد بود که... سر می سپرد: شاگردان و جویندگان علم با تحقیق و جستجو بهترین استاد را پیدا می کردند و در مقابل آنان فرمانبرداری می کرد و علم و دانش می آموختند. (کسب علم و دانش به علاقه است.) بل به نیروی ارادت و کشش ایمان: شاگردان به زور حضور و غیاب معلمان در کلاس درس حاضر نمی شدند بلکه با میل و علاقه و باور و یقین و اعتقاد قلبی در کلاس می نشستند.

صحبت مزینان بود. سال ها پیش، مردی فیلسوف و فقیه که در حوزه درس مرحوم حاجی ملا هادی اسرار آخرین فیلسوف - از سلسله حکمای بزرگ اسلام - مقامی بلند و شخصیتی نمایان داشت، به این ده آمد تا عمر را به تنهایی بگذارد. بعد از حکیم اسرار، همه چشم ها به او بود که حوزه حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایسته وی بود، روشن نگاه دارد؛ اما در آستانه میوه دادن درختی که جوانی را به پایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد. شهر را و گیرودار شهر را رها کرد و چشم ها را منتظر گذاشت و به دهی آمد که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود.

قلمرو زبانی:

صحبت مزینان بود: صحبت مزینان: گروه نهادی، ترکیب اضافی/بود: فعل غیر اسنادی
مردی فیلسوف و فقیه: گروه نهادی، دو ترکیب وصفی: نهاد(مردی) + صفت(فیلسوف) + معطوف به صفت(فقیه)
حوزه درس مرحوم حاجی ملا هادی اسرار: گروه متمم قیدی، سه ترکیب اضافی: متمم(حوزه) + مضاف الیه(درس) + شاخص(مرحوم) + شاخص(حاجی) + شاخص(ملا) + مضاف الیه مضاف الیه(هادی) + مضاف الیه مضاف الیه(اسرار)

آخرین فیلسوف: ترکیب وصفی

سلسله حکمای بزرگ اسلام: گروه متمم اسمی، دو ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: متمم(سلسله) + مضاف الیه(حکما) + صفت مضاف الیه(بزرگ) + مضاف الیه مضاف الیه(اسلام)

حوزه حکمت را او گرم نگاه دارد: حوزه حکمت: گروه مفعولی، ترکیب اضافی / او: نهاد، منظور همان مرد فیلسوف و فقیه / گرم: مسند / فعل به قرینه لفظی محذوف

چراغ علم و فلسفه و کلام را او روشن نگاه دارد: چراغ علم و فلسفه و کلام را: گروه مفعولی، سه ترکیب اضافی / او: نهاد، منظور همان مرد فیلسوف و فقیه / روشن: مسند / نگاه دارد: فعل مرکب، مضارع التزامی

جانشین شایسته وی بود: نهاد: او محذوف برمی گردد به همان مرد فیلسوف و فقیه / جانشین شایسته وی: گروه مسندی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: مسند(جانشین، مرکب) + صفت(شایسته، وندی) + مضاف الیه(وی، منظور حکیم اسرار) / بود: فعل اسنادی

در آستانه میوه دادن درختی: گروه متمم قیدی، دو ترکیب اضافی: متمم(آستانه، وندی) + مضاف الیه(میوه دادن، وندی مرکب) + مضاف الیه مضاف الیه(درختی، وندی) /

بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرا رسیده بود: گروه نهادی، دو ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: نهاد(بهار) + مضاف الیه(حیات) + صفت مضاف الیه(علمی، وندی) + حرف عطف(و) + معطوف به صفت مضاف الیه

(اجتماعی، وندی) + مضاف الیه مضاف الیه(ش) / فرا رسیده بود: فعل پیشوندی، ماضی بعید

(صحبت: حرف و سخن / سلسله: دودمان، تبار، طایفه، قوم و گروه و دسته به معنای زنجیر هم قابل توجه است. /



حاجی ملا با تخلص اسرار فیلسوف و عارف و شاعر ایرانی قرن سیزدهم / نمایان: آشکار / به تنهایی بگذارد: بگذراند / اسرار به معنی رازها که با اصرار به معنای پافشاری، شبه هم آوا می باشد. / گیر و دار: بحبوحه / آستانه: آغاز، ابتدای / منقلب: دگرگون شدن / حیات: زندگی که با حیاط به معنی محوطه و حصار، هم آوا می باشد / حوزه: ناحیه، مرکز، در اینجا منظور حوزه علمیه است و هم آوای حوضه به معنای یک منطق آبی، آبریز / کلام: در اینجا دانش بیان اصول اعتقادی و جهان بینی بر مبنای استدلال عقلی و نقلی / آخرین فیلسوف از سلسله حکمای بزرگ اسلام: نقش بدل برای ملاحادی اسرار

قلمرو ادبی:

چشم ها به او بود: کنایه از توجه داشتن

چشم: مجاز از نگاه

چراغ.. روشن نگاه دارد: کنایه از رونق دادن

میوه دادن: کنایه از به بار نشستن، نتیجه دادن

گرم نگاه داشتن: کنایه از رونق بخشیدن

چراغ علم و فلسفه و کلام: سه اضافه تشبیهی

درخت: استعاره از دانش

جوانی به پای چیزی ریختن: کنایه از جوانی را صرف چیزی کردن

جوانی به پای چیزی ریختن: استعاره مکنیه، جوانی همچون آب و کودی است که...

بهار حیات: اضافه تشبیهی

به دهی آمد که هرگز ده در انتظار آمدنش نبود: تشخیص

قلمرو فکری:

مفهوم: ترک تعلقات و دلبستگی ها و توجه به تهذیب و پاکی و تزکیه نفس دارد.

قربان معنایی: غلام همت آنم که زیر چرخ کبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

وی جد پدر من بود. من، نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان، خود را در او احساس می کنم؛ در نگاه او نشانی از من بوده است... و اما جد من، او نیز بر شیوه پدر رفت. به همین روستای فراموش باز آمد و از زندگی و مردمش کناره گرفت و به پاکی و علم و تنهایی و بی نیازی و اندیشیدن با خویش وفادار ماند که این فلسفه انسان ماندن در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان ماندن سخت دشوار. پس از او عموی بزرگم که برجسته ترین شاگرد حوزه ادیب بزرگ بود، پس از پایان تحصیل فقه و فلسفه و به ویژه ادبیات، باز راه اجداد خویش را به سوی کویر پیش گرفت و به مزینان بازگشت. آن اوایل سال های کودکی، هنوز پیوند ما با زادگاه روستایی مان برقرار بود و برخلاف حال، پامان به ده باز بود و در شهر، «دست و پاگیر» نشده بودیم و هر سال تابستان ها را به اصل خود، مزینان بر می گشتیم و به تعبیر امروزمان آغاز تابستان، پایان مدارس! چه آغاز خوبی و چه پایان خوب تری! اللحظة عزیز و شوراگیزی بود؛ لحظه ای که هر سال از نخستین دم بهار، بی صبرانه چشم به راهش بودیم و آن سال ها، هر سال انتظار پایان می گرفت و تابستان وصال، درست به هنگام، همچون همه ساله، امیدبخش و گرم و مهربان و نوازشگر می آمد و ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان، کویر می برد؛ نه، باز می



گرداند

قلمرو زبانی:

و یجد پدر من بود: وی: نهاد برمی گردد به مرد فقیه / مسند (جد) + مضاف الیه (پدر) + مضاف الیه مضاف الیه (من) / بود: فعل اسنادی

نیم قرن پیش: گروه قیدی، دو ترکیب وصفی: صفت شمارشی (نیم) + قید (قرن) صفت (پیش) برجسته ترین شاگرد حوزه ادیب بزرگ: گروه مسندی، دو ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی: صفت عالی (برجسته ترین، وندی) + مسند (شاگرد) + مضاف الیه (حوزه) + مضاف الیه مضاف الیه (ادیب) + صفت مضاف الیه (بزرگ)

پایان تحصیل فقه و فلسفه و به ویژه ادبیات: گروه متمم اسمی، چهار ترکیب اضافی: متمم (پایان، وندی) + مضاف الیه (تحصیل) + مضاف الیه مضاف الیه (فقه) + و عطف + معطوف به مضاف الیه مضاف الیه (فلسفه) + و عطف + معطوف به مضاف الیه مضاف الیه (ادبیات)؛ به ویژه: قید راه اجداد خویش: گروه مفعولی، دو ترکیب اضافی: مفعول (راه) + مضاف الیه (اجداد) + مضاف الیه مضاف الیه (خویش)

آن اوایل سال های کودکی: گروه قیدی، دو ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: صفت اشاره (آن) + قید (اوایل) + مضاف الیه (سالها، وندی) + صفت مضاف الیه (کودکی) زادگاه روستایی مان: گروه متمم اسمی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم (زادگاه، وندی) + صفت (روستایی، وندی) + مضاف الیه (مان)

تعبیر امروزان: گروه متمم قیدی، دو ترکیب اضافی: متمم (تعبیر) + مضاف الیه (امروز) + مضاف الیه مضاف الیه (مان)

نخستین دم بهار: گروه متمم قیدی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: صفت شمارشی (نخستین) + متمم (دم) + مضاف الیه (بهار)

غربت زندان شهر: گروه متمم قیدی، دو ترکیب اضافی: متمم (غربت) + مضاف الیه (زندان) + مضاف الیه مضاف الیه (شهر)

به میهن آزاد و دامن گسترمان: گروه متمم قیدی، دو ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم (میهن) + صفت (آزاد) + حرف عطف (و) + معطوف به صفت (دامن گستر) + مضاف الیه (مان) / مزینان بدل از اصل خود / انسان ماندن سخت دشوار است (به قرینه لفظی فعل حذف شده است)

نهاد (زمان محذوف) آغاز تابستان: گروه مسندی، ترکیب اضافی / فعل (بود) حذف به قرینه لفظی نهاد (زمان محذوف) پایان مدارس: گروه مسندی، ترکیب اضافی / فعل (بود) حذف به قرینه لفظی چه آغاز خوبی: نهاد (ان محذوف) + چه آغاز خوبی: گروه مسندی، دو ترکیب وصفی: صفت تعجبی (چه) + مسند (آغاز) + صفت (خوبی، وندی) / فعل (بود) حذف به قرینه لفظی چه پایان خوبی: نهاد (ان محذوف) + چه پایان خوبی: گروه مسندی، دو ترکیب وصفی: صفت تعجبی (چه) + مسند (پایان) + صفت (خوبتری، وندی) / فعل (بود) حذف به قرینه لفظی



لحظه عزیز و شورانگیزی بود: نهاد (ان محذوف) + لحظه عزیز و شورانگیزی: گروه مسندی، دو ترکیب وصفی: + مسند (لحظه) + صفت (عزیز) + و عطف + صفت (شورانگیزی، ونندی مرکب) / فعل (بود)
 ادیب در اینجا منظور حاج ملاهادی سبزواری است و صفت جانشین موصوف است / باز آمد: برگشت / دم بهار: دمیدن، طلوع / به همین روستای فراموش در اینجا «شده» حذف شده و در اصل «فراموش شده» است / دست و پاگیر: صفت ونندی مرکب / غربت: غریب بودن، هم آوای) قربت: نزدیکی / تابستان وصال: اضافه اقترانی

قلمرو ادبی:

پامان به ده باز بود: کنایه از رفت و آمد داشتن
 دست و پاگیر نشده بودیم: کنایه از گرفتار شدن
 چشم به راهش بودیم: کنایه از منتظر بودن
 گرم در جمله گرم و مهربان و نوازشگر: ایهام دارد: (۱) داغ (۲) صمیمی
 زندان شهر: اضافه تشبیهی
 دامن گستر بودن کویر: استعاره از نوع تشخیص
 کناره گرفتن از زندگی: کنایه از ترک تعلقات و وابستگی ها
 سال و قرن: مراعات النظیر
 خود را در کسی احساس کردن: کنایه از همفکری کردن با او
 راه اجدادش را در پیش گرفت: کنایه از پیروی کردن، دنباله رو بودن
 پیوند با زادگاه برقرار بودن: تشخیص و کنایه از ارتباط داشتن
 غربت زندان: تشخیص
 آغاز تابستان، پایان مدارس! چه آغاز خوبی و چه پایان خوب تری! لطف و نشر
 دست و پا: مراعات النظیر
 آغاز و پایان: تضاد
 لحظه عزیز و شورانگیزی: تشخیص
 تابستان مهربان و نوازشگر: تشخیص
 زندان شهر: اضافه تشبیهی
 میهن دامن گستر: اضافه استعاری
 هر سال... به اصل خود، مزینان بر می گشتیم: تلمیح به آیه: «کل شیء یرجع الی اصله»

قلمرو فکری:

مفهوم: مقایسه روستا با شهر که روستای مزینان را از شهر بهتر می داند / بازگشت به وطن و زادگاه خود / شوق وصال و رسیدن به پایان انتظار
 قربت معنایی: (حُب الوطن من الایمان)
 (هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش)
 (ما با امید صبح وصال تو زنده ایم / ما را ز هول این شب هجران نگاه دار)



در کویر، گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم و از آن است که ماوراء الطبیعه را - که همواره فلسفه از آن سخن می گوید و مذهب بدان می خواند در کویر به چشم می توان دید، می توان احساس کرد و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته اند و به سوی شهرها و آبادی ها آمده اند «در کویر خدا حضور دارد» این شهادت را یک نویسنده (اهل) رومانی داده است که برای شناختن محمد و دیدن صحرائی که آواز پر جبرئیل همواره در زیر غرغه بلند آسمانش به گوش می رسد و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می شود، به صحرای عربستان آمده است و عطر الهام را در فضای اسرارآمیز آن استشمام کرده است.

قلمرو زبانی:

مرز عالم دیگر: گروه متمم قیدی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب اضافی: متمم (مرز) + مضاف الیه (عالم) + صفت مضاف الیه (دیگر)

آواز پر جبرئیل: گروه نهادی، دو ترکیب اضافی: نهاد (آواز) + مضاف الیه (پر) + مضاف الیه مضاف الیه (جبرئیل) / در زیر غرغه بلند آسمانش: گروه متمم قیدی، سه ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: متمم (زیر) + مضاف الیه (غرغه) + صفت مضاف الیه (بلند) + مضاف الیه مضاف الیه (آسمان) + مضاف الیه مضاف الیه (ش)

هر صخره سنگش: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی: صفت مبهم (هر) + نهاد (صخره) + مضاف الیه (سنگ) + مضاف الیه مضاف الیه (ش) / و: حرف عطف / سنگریزه اش: معطوف به گروه نهادی، یک ترکیب اضافی / زبان گویای خدا: گروه مسندی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: مسند (زبان) + صفت (گویا، وندی) + مضاف الیه (خدا)

در فضای اسرارآمیز آن: گروه متمم قیدی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم (فضا) + صفت (اسرارآمیز، مرکب) + مضاف الیه (آن)

گویی: قید، انگار / عالم دیگر: دنیایی غیر از این دنیا، عالم معنا / از آن است: یعنی به آن علت است، به آن دلیل است / ماوراء الطبیعه: آنچه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آنها، متافیزیک، الهیات / برخاسته اند: برانگیخته شده اند، بلند شده اند، هم آوای خواستن به معنای میل و آرزو / رومانی: نام یک کشور اروپایی / آواز پر جبرئیل: نام کتابی از شیخ شهاب سهروردی / غرغه: اتاقک، حجره / الهام: وحی، سروش و هاتف غیبی / استشمام: بویدن

قلمرو ادبی:

فلسفه از آن سخن می گوید: فلسفه مجاز از فیلسوف، تشخیص

مذهب بدان...: مجاز از علمای مذهب، تشخیص

غرغه آسمان: اضافه تشبیهی

آواز پر جبرئیل: تلمیح به نزول وحی بر پیامبر

آواز پر جبرئیل: ایهام: ۱) اسم کتاب سهروردی ۲) صدای بال فرشته

درختش، غارش... بر لب دارد: تشخیص و تلمیح به آیه: «یسبح لله ما فی السماوات و ما فی الارض الملك

القدوس العزیز الحکیم» سوره جمعه آیه ۳

دیدن ماوراء الطبیعه: پارادوکس و حس آمیزی

شهرها و آبادانی ها: مراعات النظیر



کویر و آبادانی: تضاد

آیات بر لب دارد: کنایه از زمزمه کردن، لب مجاز از سخن و دهان

زبان خدا: زبان مجاز از کلام وحی

درختش و غارش و.... زبان گویای خدا شده اند: تشبیه و مجاز از ابزارهایی برای بیان کلام خداوند بر لب

داشتن: کنایه از به زبان آوردن

تلمیح در جمله: «در کویر خدا حضور دارد» به حدیث: العالم محضر الله

عطر الهام: اضافه تشبیهی و حس آمیزی

قلمرو فکری:

مفهوم: وجود معنویت بیشتر در کویر / حضور خدا در کویر که بدون تجملات و مادیات است بهتر و بیشتر حس

می شود/ در تاکید بر قداست داشتن کویر و اینکه محل ظهور انبیا بوده است / تاکید به صفای حضور دل در کویر

دکتر شریعتی این اثرش را به تاثیر از کتاب «محمد پیامبری که از نو شناخت» نوشته است.

«کنستان ویرژیل گیورگیو» نویسنده این اثر است که دکتر شریعتی، ابتدا جمله ی معروف: «در کویر، خدا حضور

دارد» را از وی تضمین می کند و بعد به معرفی مختصری از او می پردازد.

آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی که هر گاه مشت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران

های غیبی سکوتش می گیرم ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم. ناله های گریه

آلود آن امام راستین و بزرگم را که همچون این شیعه گمنام و غریبش، در کنار آن مدینه پلید و در قلب

آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می بُرد و می گریست. چه فاجعه ای است در آن لحظه که یک

مرد می گرید ... چه فاجعه ای ...

قلمرو زبانی:

این نخلستان خاموش و پرمهتابی: گروه بدلی برای آسمان کویر: سه ترکیب وصفی: صفت اشاره (این) +

بدل (نخلستان: وندی) + صفت (خاموش) + عطف (و) + معطوف به صفت (پرمهتابی، وندی مرکب)

هرگاه: قید، ترکیب وصفی

مشت خونین و بی تاب قلبم را: گروه مفعولی، دو ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی: مفعول (مشت) +

صفت (خونین، وندی) + عطف (و) + معطوف به صفت (بی تاب، وندی) + مضاف الیه (قلب) + مضاف الیه مضاف

الیه (م)

در زیر باران های غیبی سکوتش: متمم فعلی، سه ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: متمم (زیر) + مضاف

الیه (باران) + صفت مضاف الیه (غیبی) + مضاف الیه مضاف الیه (سکوت) + مضاف الیه مضاف الیه (ش)

ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها: گروه مفعولی، چهار ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی:

مفعول (ناله ها، وندی) + صفت (گریه آلود، مرکب) + صفت مضاف الیه (آن) + مضاف الیه (روح) + صفت مضاف

الیه (دردمند، وندی) + عطف (و) + معطوف به صفت مضاف الیه (تنها)

ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم: گروه مفعولی، چهار ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی:

مفعول (ناله ها، وندی) + صفت (گریه آلود، مرکب) + صفت مضاف الیه (آن) + مضاف الیه (امام) + صفت مضاف



الیه (راستین، وندی) + عطف (و) + معطوف به صفت مضاف الیه (بزرگ) + مضاف الیه مضاف الیه (م)
این شیعه گمنام و غریبش: گروه متمم قیدی: سه ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: صفت مضاف الیه (این)
 + متمم (شیعه) + صفت (گمنام، مرکب) + عطف (و) + معطوف به صفت (غریب) + مضاف الیه (ش)
در کنار آن مدینه پلید: گروه متمم قیدی، یک ترکیب اضافی و دو ترکیب وصفی: متمم (کنار) + صفت مضاف
 الیه (آن) + مضاف الیه (مدینه) + صفت مضاف الیه (پلید)
در قلب آن کویر بی فریاد: گروه متمم قیدی، یک ترکیب اضافی و دو ترکیب وصفی: متمم (قلب) + صفت
 مضاف الیه (آن) + مضاف الیه (کویر) + صفت مضاف الیه (بی فریاد، وندی)
 بی تاب: بیقرار / مدینه پلید: شهر کثیف / چه فاجعه ای... حذف فعل است به قرینه لفظی / چه فاجعه ای دوم: نقش
 تبعی تکرار

قلمرو ادبی:

آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی: تشبیه، پارادوکس
 خاموش: ایهام: (۱) ساکت (۲) بی نور
 مشت قلبم: اضافه تشبیهی
 بی تاب: ایهام: (۱) نا آرام (۲) بی نور
 باران های سکوتش: اضافه تشبیهی
 ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها: کنایه از حضرت علی (ع)
 شیعه گمنام و غریب: کنایه از شریعتی
 مدینه پلید: کنایه از شهر کوفه، تشخیص و مجاز از مردم کوفه
 قلب آن کویر بی فریاد: تشخیص
 حلقوم چاه: اضافه استعاری
 سر در حلقوم چاه می برد: تلمیح به درد دل های شبانه حضرت علی (ع) با چاه
 تکرار: چه فاجعه ای... چه فاجعه ای

قلمرو فکری:

مفهوم: مظلومیت و غریبی حضرت علی (ع) و خود نویسنده در جامعه خفقان ایران آن زمان با آوردن صفت های
 اشاره «آن» و «این»
 دو دهان داریم گویا همچو نی / یک دهان پنهانست در لبهای وی
 دکتر شریعتی در این اثر خود، مثل سایر آثار ارزشمندش، ضمن ابراز ارادت خاص و خالصانه اش به پیامبر
 اکرم (ص) و اهل بیت عصمت (ع)، از مصیبتها و رنجهای آنها هم سخن به میان می آورد؛ درد ها و غمهایی که
 خود به عنوان یک «شیعه ی گمنام» با تمام وجود آنها را حس می کند. تماشای «آسمان کویر، این نخلستان
 خاموش و پرمهتابی» و دیدن «کویر بی فریاد»، برای این نویسنده زودرنج و حسّاس، یادآور رنجها و ناله های
 گریه آلود آن امام راستین بزرگی می شود که از دست مردم بی وفا و عهد شکن «مدینه ی پلید کوفه» دلش
 خونین و نالان است.



نیمه شب آرام تابستان بود و من هنوز کودکی هفت هشت ساله. آن شب نیز مثل هر شب در سایه روشن غروب، دهقانان با چهارپایانشان از صحرا بازمی گشتند و هیاهوی گله خوابید و مردم شامشان را که خوردند، به پشت بامها رفتند؛ نه که بخوابند، که تماشا کنند و از ستاره ها حرف بزنند، که آسمان، تفرجگاه مردم کویر است و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر.

قلمرو زبانی:

نیمه شب آرام تابستان بود: نهاد(آن محذوف)/گروه مسندی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: مسند(نیمه شب، وندی مرکب) + صفت(آرام) + مضاف الیه(تابستان) /بود: فعل اسنادی
 من هنوز کودکی هفت هشت ساله(بودم فعل اسنادی محذوف)
 هیاهوی گله خوابید: هیاهوی گله: گروه نهادی، ترکیب اضافی/خوابید: فعل
 تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر: جمله سه جزئی مسندی: نهاد: آن محذوف برمی گردد به آسمان کویر/تنها: قید/ گروه مسندی: گردشگاه آزاد و آباد کویر: گروه مسندی، دو ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: مسند (گردشگاه، وندی) + صفت (آزاد) + معطوف به صفت(آباد) + مضاف الیه(کویر) / حذف فعل است به قرینه لفظی
 دهقانان: کشاورزان/هیاهو: فریاد/تفرجگاه: گردشگاه، محل گردش و تفریح/تماشا: معنی قدیم «با همدیگر راه رفتن» را از دست داده و معنی جدیدش «نگاه کردن» است.

قلمرو ادبی:

آسمان کویر، تفرجگاه و گردشگاه مردم کویر است: تشبیه

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم؛ گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلقی که بر آن، مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند. آن شب نیز ماه با تالو پرشکوهش از راه رسید و گل های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد و آن جادۀ روشن و خیال انگیزی که گویی یک راست به ابدیت می پیوندد: شاهراه علی، راه مکه اشگفتا که نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشان می بیند و دهاتی های کاه کش کویر، شاهراه علی، راه کعبه، راهی که علی از آن به کعبه می رود. کلمات را کنار زبید و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید

قلمرو زبانی:

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم: آن شب: قید/ نیز: قید /من: نهاد/مفعول: خود را/ بر روی بام خانه: گروه متمم قیدی، دو ترکیب اضافی/گذاشته بودم: فعل
 گرم تماشا و غرق: (من: نهاد حذف به قرینه لفظی)گرم تماشا: گروه مسندی، ترکیب اضافی/و: حرف عطف/
 غرق: معطوف به مسند (بودم: حذف به قرینه لفظی)
 در این دریای سبز معلقی: گروه متمم اسمی برای غرق، سه ترکیب وصفی / آن جادۀ روشن و خیال انگیزی: گروه نهادی، سه ترکیب وصفی/فعل سرزد به قرینه لفظی محذوف / (بودم: حذف به قرینه لفظی)
 نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشان می بیند: نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر: گروه نهادی، دو ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی: نهاد(نگاهها، وندی) + صفت(لوکس) + مضاف الیه(مردم) +



صفت مضاف الیه (آسفالت نشین، مرکب) + مضاف الیه مضاف الیه (شهر) / آن را: مفعول / کهکشانشان: مسند/می بینند:
فعل مضارع اخباری

دهاتی های کاه کش کویر، شاهراه علی، راه کعبه: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی:
نهاد(دهاتی ها، وندی) + صفت(کاه کش، مرکب) + مضاف الیه(کویر)/ مفعول: آن محذوف برمی گردد به
کهکشانشان/ شاهراه علی: گروه مسندی، ترکیب اضافی / راه کعبه: بدل از شاهراه علی، ترکیب اضافی
نظاره: نگاه، تماشا کردن، نگرستن / ابدیت: جاودانگی، پایدگی / گذاشته بودم: نشستن، دراز کشیدن، لم دادن،
رفتن / من خود را: خود در اینجا نقش بدل برای من / معلق: آویزان / ستارگان زیبا و خاموش: نقش بدل برای
مرغان الماس پر / تالو: درخشش، انعکاس / قندیل: چهل چراغ، قندیل های یخی در زمستان، چراغ، چراغ
آویزان، وسیله ای که در آن چراغ آویزان کنند. / پروین: مجموعه هفت ستاره در آسمان، ثریا، مشهور به هفت
خواهران / شگفتا: شبه جمله/ لوکس: شیک و زیبا / تلقی: دریافت، نگرش، تعبیر / تعبیر: بیان کردن، شرح دادن

قلمرو ادبی:

گرم ... بودن: کنایه از مشغول بودن، سرگرم بودن

دریای سبز معلق: استعاره از آسمان

و تلمیح به ابیات حافظ:

آسمان کشتی ارباب هنر می شکند / تکیه آن به که بر این بحر معلق نکسیم

مزرعه سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

مرغان الماس پر، ستارگان زیبا: تشبیه

گل های الماس: استعاره از ستارگان

گل های الماس شکفتند: کنایه از درخشیدن

قندیل زیبای پروین: اضافه تشبیهی

جاده روشن و خیال انگیز: استعاره از کهکشانشان راه شیری

تلمیح به باور ها و عقاید گذشتگان نیز دارد.

قلمرو فکری:

مقایسه بین نوع نگاه های مردم دهاتی و روستایی با مردم شهری و آسفالت نشین و ارزشمندی نوع نگاه های ساده
و صادقانه مردم روستایی.

مردمش آرام فضایش بی صدا/ چون کلاس امتحان است روستا

در این بخش نویسنده از ما می خواهد «کلمات را کنار بزنیم» تا روح پاک کسانی را که همه چیز را با دید مذهبی
و آسمانی و معنوی و الهی می نگرند، به تماشا بنشینیم. در این دید، کهکشانشان زشت و نازیبا، «شاهراه علی و راه
مکه و جاده ی روشن و خیال انگیز دیده می شود. در این دید و نگاه است که آسمان، «نخلستانی خاموش و پر
مهتابی» و «دریای سبز معلق» و «باغ پر از گل های رنگین و معطر» جلوه می کند. از این نگاه است که «آسمان
تفرجگاه و تنها گردشگاه آزاد و آباد مردم کویری» می شود. در این نگرش پاک، «ستارگان زیبا، مرغان الماس پر
می شوند و تک تک از غیب سر می زنند». نویسنده برای اینکه این دو دید متضاد و متناقض را مصداق و عینیت
ببخشد، «مردم مذهبی و معنوی کویر» را در برابر «مردم مادی و عقل گرای شهرنشین» قرار می دهد و با استفاده از



نمادهایی که بکار می برد، صفات و ویژگی هر یک را، یکی یکی، با استفاده از شیوه ی «مقایسه» بر می شمرد.

چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می رفتیم و به کویر برمی گشتم، از آن همه زیبایی ها و لذت ها و نشئه های سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پر از قدس و چهره های پر از «ماورا» محروم تر می شدم تا امسال که رفتیم، دیگر سر به آسمان برنگردم و همه چشم در زمین که اینجا... می توان چند حلقه چاه عمیق زد و... آنجا می شود چغندر کاری کرد!... و دیدارها همه بر خاک و سخن ها همه از خاک! که آن عالم پُرشگفتی و راز، سرایی سرد و بی روح شد، ساخته چند عنصر! و آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد و صفای اهورایی آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددیین مصلحت اندیش آلود و من آن شب، پس از گشت و گذار در گردشگاه آسمان، تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از نشئه خوب و پاک آن «اسرا» در بستر خویش به خواب رفتم.

قلمرو زبانی:

(من) از آن همه زیبایی ها و لذت ها و نشئه های سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پر از قدس و چهره های پر از «ماورا» محروم تر می شدم: نهاد: من محذوف / محروم تر: مسند، وندی / گروه متمم اسمی برای محروم تر: از آن همه زیبایی ها: دو ترکیب وصفی: صفت اشاره (آن) + صفت مبهم (همه) + متمم (زیبایی ها، وندی) / و: حرف عطف / لذت ها: معطوف به متمم اسمی محرومتر / و: حرف عطف / نشئه های سرشار: گروه معطوف به متمم اسمی محرومتر: یک ترکیب وصفی: معطوف به متمم (نشئه) + صفت (سرشار، مرکب) / از شعر: متمم اسمی برای سرشار / حرف عطف / خیال: معطوف به متمم اسمی برای سرشار / و: حرف عطف / عظمت: معطوف به متمم اسمی برای سرشار / حرف عطف / شکوه: معطوف به متمم اسمی برای سرشار / حرف عطف / ابدیت پر: معطوف به متمم اسمی برای سرشار، ترکیب وصفی: متمم (ابدیت، وندی) + صفت (پر) / از قدس: متمم اسمی برای پر / حرف عطف / چهره های پر: گروه معطوف به متمم اسمی برای پر، یک ترکیب وصفی: معطوف به متمم (چهره ها) + صفت (پر) / از ماورا: متمم اسمی برای پر دوم / شدم: فعل اسنادی همه چشم در زمین (بود): نهاد: همه چشم / ترکیب وصفی / متمم موول به مسند (در زمین) / بود: فعل اسنادی محذوف

اینجا... می توان (که محذوف) چند حلقه چاه عمیق زد: اینجا: قید / می توان: فعل غیر شخصی / مفعول میتوان: چند حلقه چاه عمیق زد (ن) را / چند حلقه چاه عمیق زد: چند (صفت مبهم) + ممیز (حلقه، وندی) + چاه (مفعول برای زد) + صفت (عمیق) آنجا می شود چغندر کاری کرد: می شود: فعل / نهاد: چغندر کاری کرد (ن) / چغندر کاری کرد: چغندر کاری: مفعول برای کرد

دیدارها همه بر خاک (بود): نهاد: دیدارها / همه: قید / بر خاک: متمم موول به مسند / فعل اسنادی محذوف سخن ها همه از خاک! (بود): نهاد: سخن ها / همه: قید / از خاک: متمم موول به مسند / فعل اسنادی محذوف آن عالم پُرشگفتی و راز، سرایی سرد و بی روح شد: آن عالم پُرشگفتی و راز: گروه نهادی، سه ترکیب وصفی: صفت اشاره (آن) + نهاد (عالم) + صفت (پرشگفتی، مرکب) + معطوف به صفت (پر راز، مرکب) / سرایی سرد و بی روح: گروه مسندی، دو ترکیب وصفی / شد: فعل اسنادی



ساخته چند عنصر: گروه مسندی برای نهاد و فعل محذوف به قرینه لفظی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: مسند(ساخته، وندی) + صفت مبهم برای مضاف الیه+ مضاف الیه (عنصر)

آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد:

آن باغ پر: گروه نهادی، دو ترکیب وصفی: صفت اشاره(آن) + نهاد(باغ) + صفت(پر) / از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس: گروه متمم اسمی برای پر، دو ترکیب وصفی و چهار ترکیب اضافی: متمم(گلها، وندی) + صفت (رنگین، وندی) + حرف عطف(و) + معطوف به صفت(معطر) + مضاف الیه(شعر) + عطف + معطوف به مضاف الیه (خیال) + عطف + معطوف به مضاف الیه(الهام) + عطف + معطوف به مضاف الیه (احساس) / در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل: گروه متمم قیدی، چهار ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم(سموم) + صفت(سرد) + صفت اشاره برای مضاف الیه(این) + مضاف الیه(عقل) + صفت مضاف الیه(بی درد، وندی) + معطوف به صفت مضاف الیه(بی دل، وندی) / پژمرد: فعل ناگذر

صفای اهورایی آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددین مصلحت اندیش آلود:

قلمرو زبانی:

عبارت از دو جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب آمده است:

جمله هسته: صفای اهورایی آن همه زیبایی ها به این علم عددین مصلحت اندیش آلود: صفای اهورایی آن همه زیبایی ها: گروه نهادی، سه ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: نهاد(صفا) + صفت(اهورایی، وندی) + صفت اشاره برای مضاف الیه(آن) + صفت مبهم برای مضاف الیه (همه) + مضاف الیه(زیبایی ها، وندی) / به: با / این علم عددین مصلحت اندیش: گروه متمم فعلی، سه ترکیب وصفی: صفت اشاره(این) + متمم(علم) + صفت(عددین، مرکب) حرف عطف(و) + معطوف به صفت(مصلحت اندیش، مرکب) / آلود: آلوده شد، فعل ماضی مجهول، فعل کمکی شد حذف به قرینه معنوی /

جمله وابسته: درونم را پر از خدا می کرد: نهاد: آن محذوف برمی گردد به صفای... / درونم: گروه مفعولی،

ترکیب اضافی / پر: مسند / از خدا: متمم اسمی برای پر / می کرد: فعل اسنادی

تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر: گروه بدلی، بدل از گردشگاه آسمان، دو ترکیب وصفی و دو ترکیب

اضافی: بدل(تماشاخانه، مرکب) + صفت(زیبا، وندی) + عطف + معطوف به

صفت(شگفت) / مضاف الیه(مردم) + مضاف الیه مضاف الیه(کویر)

نشئه خوب و پاک آن اسرا: گروه متمم اسمی برای خسته، سه ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم(نشئه) +

صفت(خوب) + عطف(معطوف به صفت(پاک)) + صفت اشاره برای مضاف الیه(آن) + مضاف الیه(اسرا)

نشئه: حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی / قدس: پاک، صفا، قداست / ماورا: فراسو، بالاتر / اهورایی: خدایی /

معطر: خوشبو / اسرا: در شب سیر و سیاحت کردن / فرود آمدم: پایین آمدم / علم عددین: محاسبه گری، حساب و

کتاب / مصلحت اندیش: آینده نگری / برنکردم: بلند نکردم / گشت و گذار: سیر و سیاحت، وندی مرکب /

تفریح، تماشاکنان، تفریح / اسرا: منزل، خانه / سموم: باد گرم و گشنده

قلمرو ادبی:



سر به آسمان بر نکردم: کنایه از بی توجه شدن به معنویت
 همه چشم در زمین بودن و دیدار بر خاک بودن و...: کنایه از توجه به امور مادی
 چشم: مجاز از نگاه و توجه
 دیدارها: مجاز از نگاه
 خاک: مجاز از مادیات
 می توان چند حلقه چاه عمیق زد و ... کنایه از توجه به مادیات
 عالم پر از شگفتی: استعاره از آسمان کویر
 عالم پر شگفتی و رازماندسرایبی سرد و بی روح شد: تشبیه
 سرای بی روح: تشخیص
 سرد و بی روح بودن: کنایه از بی معنویت و بی احساس بودن
 چند عنصر: کنایه از عناصر اربعه (باد و آب و آتش و خاک)
 آن باغ: استعاره از آسمان
 گل های شعر - گل های خیال - گل های الهام - گل های احساس: چهار اضافه تشبیهی
 سموم عقل: اضافه تشبیهی
 سموم سرد: پارادوکس
 عقل بی درد: تشخیص
 عقل بی دل: تشخیص
 بی درد و بی دل بودن: دو کنایه از بی عاطفه و بی احساس بودن
 آن باغ پر از گل پژمرد: کنایه از بی ارزش شدن، از رونق افتاد
 پر از خدا: خدا مجاز از معنویت
 علم عددیین و مصلحت اندیش: تشخیص
 عددیین: کنایه از حسابگر
 گردشگاه آسمان: اضافه تشبیهی
 گردشگاه آسمان و بام خانه: تضاد معنایی: بالا و پایین
 از گردشگاه آسمان به روی پشت بام افتادن: کنایه از سقوط کردن، زمینی شدن،
 آسمان، تماشاخانه مردم کویر: تشبیه
 اسرا: شب سیر کردن، تلمیح به هفدهمین سوره قرآن و تلمیح به شب معراج پیامبر

قلمرو فکری:

مقصود نویسنده در این بخش این است که ما، سال به سال از اصالت های مذهبی و معنوی خود فاصله می گیریم. به عبارت دیگر دکتر شریعتی از اینکه انسان امروزی «خویشن خویش» را فراموش کرده است و به مادیات و امور و افکار و دید مادی و غیر معنوی پناه برده است، متاسف و متأثر می شود. او اعتقاد دارد، انسان امروزی تا به اصل خویش بر نگردد، نمی تواند درک درستی از زیبایی ها و لذتهای واقعی داشته باشد. او از تغییر شخصیت و فکر و عقیده انسان امروزی که خود او نماینده آن است، نگران است. انسانی که با روی آوردن به آموخته های علمی و



مادی، نگاهش را از زیبایی های معنوی و مذهبی برگردانده است. تمام حرف نویسنده، در این درس، در این کلام خلاصه می شود که دو دید و دو نگاه در برابر هم صف کشیده اند: «دید مادی و دید معنوی»:

دید مادی، با «علم و عقل» پشتیبانی می شود؛ علمی و عقلی که انسان را از درک و رسیدن به «زیبایی ها و لذتها و نشئه های سرشار از شعر و خیال و چهره های ملکوتی و ماورایی محروم می کند؛ علمی که نگاه ها و دیدارها را از آسمان به زمین می کشد و به «حلقه های چاه و چغندر کاری» محدود می کند، «علم عدد بین مصلحت اندیشی» که «صفای اهورایی زیبایی ها» را آلوده می کند. «عقل بی درد و بی دلی» که با «سموم سرد» خود، «باغ پرشگفتی و راز» پر از «گلهای رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس» نابود می کند.

در مقابل آن نگاه کوتاه و ناپسند مادی و نگرش تنگ علمی، دید آسمانی و رنگارنگ مذهبی و عرفانی قرار می گیرد. در این دید وسیع و بیکران، خیال و احساس، جای عقل جزئی نگر را می گیرد. دکتر شریعتی به پیروی از شاعران و عارفانی چون حافظ و مولوی و سعدی، همان دید سستی و دیرینه ی «تقابل عقل و عشق» را، البته به زبان خاص خود، در نوشته اش در معرض تماشای قرار داده است و می خواهد به پیروی از شعرا و عرفا، «عقل بی درد و بی دل» و «علم عدد بین مصلحت اندیش» را سرزنش کند که چرا او را از درک زیبایی ها و شگفتی ها باز می دارند و در تنگنای دید کوتاه و زمینی و مادی گرفتار می سازند زیرا از نگاه او، عقل از درک حقایق هستی و معنویت و زیبایی و شکوه و شگفتی عاجز است.

مفهوم: تغییر نوع نگاه آدمی از معنویت به مادی گرایی و سقوط نگاه های معنوی و آسمانی در زندگی های امروزی و آمدن نگاه های مادی و دنیادوستی با پیشرفت علم و غلبه عقل بر احساس معنوی و عشق

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه های معادل بیابید.

الف) باد گرم مهلک (سموم)	ب) تماشا (نظاره)
ج) آویزان (معلق)	د) نگرش (تلقی)
- چهار گروه اسمی که اهمیت املائی داشته باشند، از متن درس بیابید و بنویسید.

معلق، اهورا، تالو، ماوراء الطبیعت
- در کدام گروه های اسمی زیر «وابسته وابسته» به کار رفته است؟ نوع هر یک را بنویسید.

۱) تموز سوزان کویر (ندارد)	۲) سه دست لباس ایرانی (ممیز)
۳) قلب آن کویر (صفت مضاف الیه)	۴) این معمار خوش ذوق (ندارد)
۵) هوای نسبتاً پاک (قید صفت)	۶) شاگرد حوزه ادبی (صفت مضاف الیه)
- عبارت زیر را با توجه به موارد «الف» و «ب» بررسی کنید.

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم.

الف) نوع جمله ها: دو جمله مستقل ساده که با حرف ربط همپایه سازبه هم پیوند خورده است: جمله اول: سه جزئی مفعولی جمله دوم دو جزئی

ب) نقش دستوری واژه های مشخص شده:



آن شب (گروه قیدی) نیز (قید) خود را (گروه مفعولی) بر روی بام خانه (گروه متممی) گذاشته بودم) گروه فعلی (نظاره آسمان) گروه متممی (آسمان) مضاف الیه متمم (رفته بودم) گروه فعلی

قلمرو ادبی

- ۱- آرایه های ادبی را در بند «نهم» درس مشخص کنید.
- ۲- دو نمونه «تلمیح» در متن درس بیابید و توضیح دهید.
سر در چاه کردن حضرت علی(ع) و گریه کردن او در میان چاه داشتن وحی در درخت، غار، کوه، هر صخره سنگ و سنگریزه کویر تلمیح به تسبیح کائنات (یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض)
آواز پر جبرئیل همواره زیر غرفه بلند آسمانش به گوش می رسد: تلمیح دارد به، جبرئیل که پیام وحی را به حضرت پیامبر (ص) می رساند
- ۳- متن درس، بخشی از «سفرنامه» محسوب می شود یا «حسب حال»؟ دلیل خود را بنویسید. حسب حال یا زندگی نامه است. زیرا نویسنده با ثبت خاطرات و گزارشی از احوال خویش و دیگران و رخدادهای روزگار، اطلاعاتی اثرگذار ارائه داده است. گرچه اشاره ای به سفرهای خود به کویر دارد اما چون هیچ اشاره ای به رخدادهای طول سفر ندارد و مقصد همواره روستای مزینان است، سفرنامه محسوب نمی شود.

قلمرو فکری

- ۱- در متن درس، چه کسی به «جوینده ای تشنه» مانند شده است؟ چرا؟
منظور شاگردان هستند که شدیداً به تحصیل علوم، احساس نیاز می کردند و در طلب دانش و معرفت، آزادانه استاد خود را یافته، خود را تسلیم او می کردند. زیرا چیزی که آن ها را به سوی می کشاند، کشش ایمان و نیروی ارادت قلبی بود و نه چیز دیگر
- ۲- نویسنده با مقایسه زندگی روستایی و زندگی شهری، به چه تفاوت هایی اشاره دارد؟
نگرش مردم شهرنشین، نسبت به پدیده های هستی، لوکس و مادی و خالی از معنویت و حسابگرانه است. اما نگاه مردم روستایی، ساده و بی آرایش و آمیخته با معنویت است.
- ۳- مضمون کلی هر سروده زیر، از سهراب سپهری، با کدام بخش از متن درس، ارتباط دارد؟

در کف ها کاسه زیبای / بولب ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر / ره می بویا بای دگر

قلمرو زبانی:

- بیت از چهار جمله مستقل ساده ساخته شده است:
- جمله اول:** در کف ها: متمم قیدی / کاسه زیبای: گروه نهادی، ترکیب اضافی: نهاد(کاسه) + مضاف الیه(زیبایی، وندی) است: وجود دارد: فعل غیراسنادی محذوف
- جمله دوم:** بر لب ها: متمم قیدی / تلخی دانایی: گروه نهادی، ترکیب اضافی: نهاد(تلخی، وندی) + مضاف الیه(دانایی، وندی) است: وجود دارد: فعل غیراسنادی محذوف
- جمله سوم:** شهر تو: گروه نهادی، ترکیب اضافی / در جای دگر: گروه متمم قیدی، ترکیب وصفی / است: وجود



دارد: فعل غیراسنادی محذوف

جمله چهارم: نهاد: تو محذوف / ره می بر: فعل مرکب، امر / با پای دگر: گروه متمم قیدی، ترکیب وصفی

قلمرو ادبی:

کف: مجاز از دست

کاسه زیبایی: اضافه تشبیهی

تلخی دانایی: حس آمیزی

تلخ بودن دانایی: کنایه از آزاردهنده بودن حقیقت

ره بردن: کنایه از رفتن

پای دگر: مجاز از وجودی دیگر

پای، جای: جناس ناهمسان

شهر: مجاز از وطن

قلمرو فکری:

زیبایی همانند کاسه ای در دستهایتان است و دانایی و دانستن حقیقت گزنده و تلخ و آزار دهنده است وطن و جایگاه اصلی تو جای دیگری هست و تو برای رسیدن به موطن اصلی خویش باید گامی فراتر از این قدم مادی داشته باشی.

مفهوم: توجه قلبی و حضور قلب داشتن و با بصیرت و معنویت به پدیده های عالم نگرستن

قرابت معنایی: با بند آخر: درس چنین بود که هر سال که یک کلاس...

من نمازم را وقتی می خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سرگلدسته سرو / من نمازم را بی

علف تکبیره الاحرام می خوانم / پی قدقامت موج

قلمرو زبانی:

بیت از چهار جمله در قالب یک جمله مستقل مرکب و دو جمله مستقل ساده آمده است:

جمله هسته جمله مستقل مرکب: نهاد: من / نمازم را: گروه مفعولی، ترکیب اضافی / وقتی: قید، وندی / می

خوانم: فعل مضارع اخباری

که: حرف ربط وابسته ساز

جمله وابسته جمله مستقل مرکب: اذانش را: گروه مفعولی، ترکیب اضافی / باد: نهاد / گفته باشد: فعل ماضی

التزامی / سر گلدسته سرو: گروه قیدی، دو ترکیب اضافی: قید(سر) + مضاف الیه (گلدسته، وندی مرکب) +

مضاف الیه مضاف الیه(سرو)

جمله مستقل ساده اول: نهاد: من / نمازم را: گروه مفعولی، ترکیب اضافی / پی: حرف اضافه / تکبیره الاحرام

علف: گروه متمم قیدی، ترکیب اضافی / می خوانم: فعل مضارع اخباری

جمله مستقل ساده دوم: من محذوف / نمازم را: گروه مفعولی محذوف / پی: حرف اضافه / قدقامت موج: گروه



متمم قیدی، ترکیب اضافی

قلمرو ادبی:

باد اذان بگوید: تشخیص

سر گلدسته: اضافه استعاری، گلدسته سر دارد: تشخیص

گلدسته سرو: اضافه تشبیهی

تکبیره الاحرام علف: اضافه استعاری، علف تکبیره الاحرام می گوید: تشخیص

تکبیره الاحرام علف استعاره از افتادن و برخاستن علف ها در اثر وزش باد؛ افتادن و برخاستن علف ها مانند

تکبیره الاحرام گفتن است

قدقامت موج استعاره از جزر و مد آب دریا؛ جزر و مد همانند قد قامت نماز است

قدقامت موج: اضافه استعاری، موج قدقامت می کند: تشخیص

تلمیح به آیه: «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض: تسبیح می گوید خدا را هر آنچه در آسمانها و زمین

است)

قلمرو فکری:

من زمانی با خدای خویش ارتباط برقرار می کنم که عناصر طبیعت خدا را تسبیح می گویند بنابراین تسبیح و

ارتباط من با خدا هر لحظه و همیشگی و دائمی است.

مفهوم: همه پدیده های عالم خداوند را تسبیح می گویند.

قرابت معنایی: با بند هفت: در کویر گویی به مرز عالم دیگر نزدیک می شویم...



روان خوانی

بوی جوی مولیان



اثر استاد محمد بهمن بیگی که از عشایر بودند و وی را پدر آموزش و پرورش عشایری ایران می دانند. نوشته حسب حالی است با موضوع وطن دوستی و عشق به دوران کودکی در زندگی عشایری و بیزاری از زندگی کارمندی و زندگی شهری که از کتاب «بخارای من، ایل من: برگرفته شده است. در بیان داستان، تضمینی های شعر «بوی جوی مولیان» رودکی شاعر قرن چهارم هجری وجود دارد. در آن شعر رودکی با شمردن زیبایی های وطن، یعنی بخارا، امیر نصر سامانی را که از آن جا دور شده بود، چنان به هیجان و اشتیاق وامی دارد که بلافاصله به موطن اصلیش باز می گردد؛ نظیر همان اتفاق برای دکتر محمد بهمن بیگی با خواندن نامه برادرش که زندگی ایلی و عشایری خود را به تصویر کشیده و زیبایی های این زندگی را نشان داده بود، می افتد. دکتر بهمن بیگی با خواندن نامه برادر همانند امیر نصر چنان تحت تاثیر قرار می گیرد که بلافاصله تهران و زندگی شهری را رها کرده و به ایل و قبیله خود برمی گردد.

من زندگانی را در چادر با تیر تفنگ و شیهه اسب آغاز کردم. در چهار سالگی پشت قاش زین نشستم. چیزی نگذشت که تفنگ خفیف به دستم دادند. تا ده سالگی حتی یک شب هم در شهر و خانه شهری به سر نبردم. ایل ما در سال دو مرتبه از نزدیکی شیراز می گذشت. دست فروشان و دوره گردان شهر بساط شیرینی و حلوا در راه ایل می گسترده بودند. پول نقد کم بود. مزه آن شیرینی های باد و باران خورده و گرد و غبار گرفته را هنوز زیر دندان دارم. از شنیدن اسم شهر، قند در دلم آب می شد و زمانی که پدرم و سپس مادرم را به تهران تبعید کردند، تنها فرد خانواده که خوشحال و شادمان بود، من بودم؛ نمی دانستم که اسب و زینم را می گیرند و پشت میز و نیمکت مدرسه ام می نشاندند. نمی دانستم که تفنگ مشقی قشنگم را می گیرند و قلم به دستم می دهند. پدرم مرد مهمی نبود. اشتباهات تبعید شد. مادرم هم زن مهمی نبود. او هم اشتباهات تبعید شد. دار و ندار ما هم اشتباهات به دست حضرات دولتی و ملتی به یغما رفت. برای کسانی که در کنار گوارترین چشمه ها چادر می افراشتند، آب انبار آن روزی تهران مصیبت بود. برای کسانی که به آتش سرخ بن و بلوط خو گرفته بودند، زغال منقل و نفت بخاری آفت بود. برای مادرم که سراسر عمرش را در چادر باز و پُر هوای عشایری به سر برده بود، تنفس در اتاقکی محصور، دشوار و جانفرسا بود. برایش در حیاط چادر زدیم و فقط سرمای کشنده و برف زمستان بود که توانست او را به چهار دیواری اتاق بکشاند.

قلمرو زبانی:

دست فروشان و دوره گردان شهر: گروه نهادی، دو ترکیب اضافی: نهاد(دست فروشان، وندی مرکب) + حرف عطف(و) + معطوف به نهاد(دوره گردان، وندی مرکب) + مضاف الیه (شهر)
 بساط شیرینی و حلوا: گروه مفعولی، دو ترکیب اضافی: مفعول(بساط) + مضاف الیه (شیرینی، وندی) + حرف عطف(و) + معطوف به مضاف الیه(حلوا)
 مزه آن شیرینی های باد و باران خورده و گرد و غبار گرفته: گروه مفعولی، یک ترکیب اضافی و سه ترکیب



وصفی: مفعول (مزه) + صفت مضاف الیه (آن) + مضاف الیه (شیرینی) + صفت مضاف الیه (باد و باران خورده، وندی مرکب) + صفت مضاف الیه (گردو غبار گرفته، وندی مرکب)

دست حضرات دولتی و ملتئی: گروه متمم قیدی، یک ترکیب اضافی و دو ترکیب وصفی: متمم (دست) + مضاف الیه (حضرات) + صفت مضاف الیه (دولتی، وندی) + حرف عطف (و) + صفت مضاف الیه (ملتئی، وندی)

کنار گواراترین چشمه ها: گروه متمم قیدی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم (کنار) + صفت مضاف الیه (گواراترین، وندی) + مضاف الیه (چشمه ها، وندی)

آب انبار آن روزی تهران: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: نهاد (آب انبار، مرکب) + صفت (آن روزی، وندی مرکب) + مضاف الیه (تهران)

چادر باز و پُر هوای عشایری: گروه متمم قیدی، سه ترکیب وصفی: متمم (چادر) + صفت (باز) + حرف عطف + معطوف به صفت (پُر هوا، مرکب) + صفت (عشایری، وندی)

شبهه: صدای اسب / قاش: قاج، برجستگی جلوی زین اسب که از چوب یا فلز می ساختند/ خفیف: سبک / ایل: گروهی از مردم هم نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادرنشینی زندگی می کنند؛ ایل و تبار: خانواده و نژاد و اجداد / بساط: گسترده / حلوا: گونه ای شیرینی / یغما: غارت، تاراج / به یغما رفتن: غارت شدن / افراشتن: برپا کردن / بن ماضی: افراشت، بن مضارع: افراز / مصیبت: گرفتاری / بن: پسته وحشی / خو گرفتن: عادت کردن / محصور: احاطه شده / جانفرسا: جانکاه / چهار دیواری: زمینی که در چهار سمت آن دیوار باشد / حضرات: جمع حضرت، درگاه، در اینجا به معنای آقایان است / اتافک: اتاق کوچک / تفنگ مشقی: تفنگ تمرینی

قلمرو ادبی:

به سر بردن: کنایه از گذراندن و سپری کردن
 شیرینی های باد و باران خورده: کنایه از تازه نبودن
 مزه... زیر دندان داشتن: کنایه از لذت چیزی را به یاد داشتن
 باد و باران و گرد و غبار: مراعات النظیر
 قند در دل آب شدن: کنایه از شاد شدن
 پشت میز و نیمکت مدرسه نشاندن: کنایه از به درس خواندن و داشتن
 قلم به دست دادن: کنایه از به خواندن و نوشتن و داشتن
 دار و ندار: مجاز همه دارایی

ما قدرت اجاره حیات در بست نداشتیم. کارمان از آن زندگی پر زرق و برق کدخدایی و کلاتری به یک اتاق کرایه ای در یک خانه چند اتاقی کشید. همه جور همسایه در حیاطمان داشتیم؛ شیرفروش، رفتگر شهرداری، پیشخدمت بانک و یک زن مجرد. اسم زن همدم بود. از همه دلسوزتر بود. روزی پدرم را به شهربانی خواستند. ظهر نیامد. مأمور امیدوارمان کرد که شب می آید. شب هم نیامد. شب های دیگر هم نیامد. غصه مادر و سرگردانی من و بچه ها حد و حصر نداشت. پس از ماه ها انتظار یک روز سر و کله اش پیدا شد. شناختنی نبود. شکنجه دیده بود. فقط از صدایش تشخیص دادیم که پدر است. همان پدری که اسم هایش اسم و رسم داشتند. همان پدری که ایلخانی قشای بر سفره رنگینش می نشست. همان



پدري كه گله هاي رنگارنگ و ريز و درشت داشت و فرش هاي گران بهاي چادرش زبازد ايل و قبيله بود. پدرم غصه مي خورد. پير و زمين گير مي شد. هر روز ضعيف و ناتوان تر مي گشت. همه چيزش را از دست داده بود. فقط يك دل خوشي براي من مانده بود؛ پسرش با كوشش و تلاش درس مي خواند. من درس مي خواندم. شب و روز درس مي خواندم. به كتاب و مدرسه دل بستگي داشتم. دو كلاس يكي مي كردم. شاگرد اول مي شدم. تبعيدي ها، مأموران شهرياني و آشنايان كوچه و خيابان به پدرم تبريك مي گفتند و از آينده درخشانم براي خيال ها مي بافتند. سرانجام تصديق گرفتيم. تصديق ليسانس گرفتيم. يكي از آن تصديق هاي پر رنگ و رونق روز. پدرم ليسانس را قاب گرفت و بر ديوار گنج فروريخته اتاقمان آويخت و همه را به تماشا آورد. تصديق قشنگي به شكل مربع مستطيل بود. مزايای قانوني تصديق و نام و نشان مرا با خطي زيبا بر آن نگاهشته بودند. آشنايي در كوچه و محله نمايد كه تصديق مرا نبيند و آفرين نگويد. پيرمرد دل خوشي ديگري نداشت. روز و شب با فخر و مباهات، با شادي و غرور به تصديقم مي نگريست. جان و مال و همه چيزم را از دست دادم ولي تصديق پسرم به همه آنها مي ارزد.

قلمرو زباني:

قدرت اجاره حياط دريست: گروه مفعولي، دو تركيب اضافي ويك تركيب وصفي: مفعول (قدرت) + مضاف اليه (اجاره) + مضاف اليه مضاف اليه (حياط) + صفت مضاف اليه (دريست، وندی)
 آن زندگي پر زرق و برق كدخدائي و كلاتري: گروه متمم قيدي، سه تركيب وصفي: صفت اشاره (آن) + متمم (زندگي، وندی) + صفت (پر زرق و برق، وندی مرکب) / صفت (كدخدائي، وندی مرکب) + حرف عطف + معطوف به صفت (كلاتري، وندی)
 آن تصديق هاي پر رنگ و رونق روز: گروه متمم اسمي براي يكي، دو تركيب وصفي و يك تركيب اضافي: صفت (آن) + متمم (تصديق ها، وندی) + صفت (پر رنگ و رونق، وندی مرکب) + مضاف اليه (روز)
 ديوار گنج فرو ريخته اتاقمان: گروه متمم قيدي، يك تركيب وصفي و دو تركيب اضافي: متمم (ديوار) + صفت (گنج فرو ريخته، وندی مرکب) + مضاف اليه (اتاق) + مضاف اليه مضاف اليه (مان)
 حد و حصر: اندازه / كلاتري: بزرگتر بودن / تصديق: گواهي نامه / آويخت: آويزان كرد / بن ماضي: آويخت، بن مضارع: آويز / مزايای: ج مزيت، برتری / نگاهشته: نوشته / مباهات: افتخار / مي نگريست: نگاه مي كرد / حياط دريست: خانه كرايه اي بدون شريك / ايلخان: كسي كه رهبر و بزرگ يك ايل بود / هشقايي: از قبائل بزرگ عشائري ايران در استان فارس / زبازد، مشهور

قلمرو ادبي:

دريست: كنايه از چيزي كه همه آن در اختيار يك فرد باشد
 سر و كله كسي پيدا شد: كنايه از اينكه از راه رسيد
 اسم و رسم داشتن: كنايه از معروف بودن
 سفره رنگين: كنايه از پر زرق و برق
 ريز و درشت: تضاد
 زمين گير: كنايه از ناتوان
 خيال ها مي بافتند: استعاره مكنيه، كنايه از متوهم كردن



پر رنگ و رونق: کنایه از جذاب و دلربا
حیات مجاز از خانه

پس از عزیمت رضا شاه که قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد، همه تبعیدی‌ها رها شدند و به ایل و عشیره بازگشتند و به ثروت از دست رفته و شوکت گذشته خود دست یافتند. همه بی تصدیق بودند؛ به جز من. همه شان زندگی شیرین و دیرین را از سر گرفتند. چشمه‌های زلال در انتظارشان بود. کوه‌های مرتفع و دشت‌های بی کران در آغوششان کشید. باز زین و برگ را بر گرده کهرها و گرندها نهادند و سرگرم تاخت و تاز شدند. باز کبکها را در هوا و آهوها را در صحرا به تیردوختند. باز در سایه دلاویز چادرها و در دامن معطر چمن‌ها سفره‌های پرسخاوت ایل را گسترده و در کنارش نشستند. باز با رسیدن مهر، بار سفر را بستند و سرما را پشت سر گذاشتند و با آمدن فروردین، گرما را به گرمسیر سپردند و راه رفته را باز آمدند.

قلمرو زبانی:

شاه و خان در رضا شاه و رضاخان شاخص هستند/ عزیمت: رفتن/ ثروت از دست رفته: گروه متمم فعلی، ترکیب وصفی: صفت (از دست رفته، وندی مرکب)

شوکت گذشته خورد: گروه معطوف به متمم فعلی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی

همه شان: گروه نهادی، یک ترکیب اضافی: نهاد (همه) + مضاف الیه (شان)

سایه دلاویز چادرها: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی / دامن معطر چمن‌ها: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی

سفره‌های پرسخاوت ایل: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی

عشیره: خاندان، ایل، تبار / شوکت: شکوه / از سر گرفتند: از نو شروع کردند / بی کران: بی کناره / گرده: پشت، بالای کمر / کهر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است / گرنده: اسب که رنگ آن میان زرد و بور باشد / تاخت و تاز: دواندن / به تیر دوختند: تیر زدند / دلاویز: پسندیده، خوب، زیبا / گرمسیر: منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار گرم و زمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل سردسیر

قلمرو ادبی:

زندگی شیرین: حس آمیزی

بی کران: کنایه از پهناور

در آغوششان کشید: تشخیص

سرگرم: کنایه از مشغول

دامن معطر چمن‌ها: تشخیص

بار سفر را بستند: کنایه از آماده سفر شدن

گرما را به گرمسیر سپردند: کنایه از ترک کردن

قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد: کنایه از بدون تغییر ماندن

قلمرو فکری:



قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد: بدون اینکه از خاندان سلطنتی باشد به شاهی رسید و بدون اینکه بتواند در سلطنت بماند و پادشاه بمیرد، از سلطنت خلع شد و در زمان مرگش هم دیگر شاه نبود.

در میان آنان فقط من بودم که دودل و سرگردان و سر در گریبان بودم. بیش از یک سال و نیم نتوانستم از مواهب خداداد و نعمت های طبیعت بهره مند شوم. لیسانس داشتم. لیسانس نمی گذاشت که در ایل بمانم. ملاتم می کردند که با این تصدیق گرانقدر، چرا در ایل مانده ای و عمر را به بطالت می گذرانی؟ باید عزیزان و کسانت را ترک گویی و به همان شهر بی مهر، به همان دیار بی یار، به همان هوای غبار آلود، به همان آسمان دود گرفته بازگردی و در خانه ای کوچک و کوچه ای تنگ زندگی کنی و در دفتری یا اداره ای محبوس و مدفون شوی تا ترقی کنی. چاره ای نبود. حتی پدرم که به رفاقت و هم نشینی من سخت خو گرفته بود و یک لحظه تاب جدایی ام را نداشت، گاه فرمان می داد و گاه التماس می کرد که تصدیق داری، باید به شهر بازگردی و ترقی کنی! بازگشتم؛ از دیدار عزیزانم محروم ماندم. پدر پیر، برادر نوجوان و خانواده گرفتارم را درست در موقعی که نیاز داشتند از حضور و حمایت خود محروم کردم. درد تنهایی کشیدم. از لطف و صفای یاران و دوستان دور افتادم. به تهران آمدم. با بدنم به تهران آمدم. ولی روحم در ایل ماند. در میان آن دو کوه سبز و سفید، در کنار آن چشمه نازنین، توی آن چادر سیاه، در آغوش آن مادر مهربان. در پایتخت به تکاپو افتادم و با دانش نامه رشته حقوق قضایی، به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت پیداد را از بیخ و بن براندازم. دادیاری در دو شهر ساوه و دزفول به من پیشنهاد شد.

قلمرو زبانی:

ملاتم می کردند: مرا / ملامت می کردند: م: مفعول / ملامت می کردند: فعل مرکب
تاب جدایی ام: گروه مفعولی، دو ترکیب اضافی: مفعول(تاب) + مضاف الیه(جدایی، وندی) + مضاف الیه
مضاف الیه (م)

میان آن دو کوه سبز و سفید: گروه متمم قیدی، چهار ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم(میان) + صفت
مضاف الیه(آن) + صفت مضاف الیه (دو) + مضاف الیه (کوه) + صفت مضاف الیه (سبز) + عطف + صفت
مضاف الیه (سفید)

کنار آن چشمه نازنین: گروه متمم قیدی، دو ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم(کنار) + صفت مضاف
الیه (آن) + مضاف الیه(چشمه، وندی) + صفت مضاف الیه(نازنین، وندی)

توی آن چادر سیاه: گروه متمم قیدی، دو ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم(توی) + صفت مضاف الیه
(آن) + مضاف الیه(چادر) + صفت مضاف الیه(سیاه)

آغوش آن مادر مهربان: گروه متمم قیدی، دو ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم(آغوش) + صفت
مضاف الیه (آن) + مضاف الیه(مادر) + صفت مضاف الیه(مهربان، وندی)/ فعل ماند به قرینه لفظی حذف شده

دودل: مردد / گریبان: یقه / مواهب: جمع موهبت، بخشش ها / بطالت: بیهودگی / دیار: سرزمین / یار: یاور / مهر:
مهربانی / ترقی: پیشرفت / رفاقت: دوستی / سخت: بسیار، قید / خو گرفته بود: عادت کرده بود / تاب: تحمل / صفا:
پاکی، پاکدلی / تکاپو: کوشش / دانش نامه: مدرک تحصیلی / دادیاری: وکالت

قلمرو ادبی:

دودل بودن: در شک و تردید بودن



سر در گریبان بودن: کنایه از این که گوشه گیر و اندوهگین بودن
 لیسانس نمی گذاشت: تشخیص
 کسان: مجاز از خویشاوندان
 شهر بی مهر: تشخیص
 دیار بی یار: تشخیص
 در دفتری یا اداره ای محبوس و مدفون شوی: تشبیه پنهان دفتر یا اداره به زندان یا قبر
 درخت بیداد: اضافه تشبیهی
 از بیخ و بن براندازم: کنایه از این که کاملاً نابود کنم

سری به ساوه زدم و دربارهٔ دزفول پرس و جو کردم. هر دو ویرانه بودند. یکی آب و هوایی داشت و دیگری آن را هم نداشت. دلم گرفت و از ترقی عدلیه چشم پوشیدم و به دنبال ترقی های دیگر به راه افتادم. تلاش کردم و آن قدر حلقه به درها کوفتم تا عاقبت از بانک ملی سر در آوردم و در گوشهٔ یک اتاق پرکارمند، صندلی و میزی به دست آوردم و به جمع و تفریق محاسبات مردم پرداختم. شاهین تیز بال افق ها بودم. زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم. بیش از دو سال در بانک ماندم و مشغول ترقی شدم. تابستان سوم فرا رسید. هوا داغ بود. شب ها از گرما خوابم نمی برد. حیاط و بهار خواب نداشتم. اتاقم در وسط شهر بود. بساط تهویه به تهران نرسیده بود. شاید هنوز اختراع نشده بود. خیس عرق می شدم. پیوسته به یاد ایل و تبار بودم. روزی نبود که به فکر بیلاق نباشم و شبی نبود که آن آب و هوای بهشتی را در خواب نبینم. در ایل چادر داشتیم؛ در شهر خانه نداشتم. در ایل اسب سواری داشتیم؛ در شهر ماشین نداشتم. در ایل حرمت و آسایش و کس و کار داشتیم؛ در شهر آرام و قرار و غمخوار و اندوه گسار نداشتم.

قلمرو زبانی:

گوشهٔ یک اتاق پرکارمند: گروه متمم قیدی، دو ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم (گوشه) + صفت
 مضاف الیه (یک) + مضاف الیه (اتاق) + صفت مضاف الیه (پرکارمند، وندی مرکب)
 بساط تهویه: دستگاه پالایش و جابجایی هوا / طفیلی: سربار کسی شدن، میهمان ناخوانده / اندوه گسار: غمخوار، غم گسار / عدلیه: دادگستری

قلمرو ادبی:

سر زدن: کنایه از به جایی رفتن
 چشم پوشیدم: کنایه از صرف نظر کردم
 حلقه به درها کوفتم: کنایه از سراغ موارد مختلف رفتم
 از... سر در آوردم: کنایه از این که کارمند... شدم
 شاهین تیز بال افق ها بودم: تشبیه
 زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم: تشبیه
 شاهین تیزبال افق ها بودم: کنایه از آزاد بودن و وابسته نبودن
 زنبوری طفیلی شدم: کنایه از سربار شدن، وابسته شدن



کس: مجاز از خویشاوند

قلمرو فکری:

مفهوم: آزادی و بزرگ منشی داشتیم؛ اما به فرومایگی و خواری افتادم.
نامه ای از برادرم رسید، لبریز از مهر و سرشار از خبرهایی که خوابشان را می دیدم: «برف کوه هنوز آب نشده است. به آب چشمه دست نمی توان برد. ماست را با چاقو می بریم. پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است. بوی شبدر دوجین هوا را عطر آگین ساخته است. گندم ها هنوز خوشه نبسته اند. صدای بلدرچین یک دم قطع نمی شود. جوجه کبکها، خط وخال انداخته اند. کبک دری در قله های کمانه، فراوان شده است. بیا، تا هوا تر و تازه است، خودت را برسان. مادر چشم به راه توست. آب خوش از گلویش پایین نمی رود...»

نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی! آب جیحون فرو نشست؛ ریگ آموی پرنیان شد؛ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد. فردای همان روز، ترقی را رها کردم. پا به رکاب گذاشتم و به سوی زندگی روان شدم. تهران را پشت سر نهادم و به سوی بخارا بال و پر گشودم. بخارای من ایل من بود.

قلمرو زبانی:

مهر: مهربانی / شبدر: گیاهی علفی و یک ساله / شبدر دوجین: شبدری که دوبار پس از رویدن چیده شده باشد / کمانه: نام کوهی برف گیر در شهرستان سمیرم / پرنیان: نوعی حریر، پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار / مولیان: نام محله ای در بخارای قدیم / مدهوش: سرگشته / جیحون: یا آمودریا پرآب ترین رود آسیای میانه است. و در افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان جاری است / آموی: همان رود جیحون یا آمودریاست

قلمرو ادبی:

دم: مجاز از لحظه
برف کوه هنوز آب نشده است. به آب چشمه دست نمی توان برد. ماست را با چاقو می بریم: کنایه از سردی هوا
پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است: کنایه از شدت سرسبزی
گندم ها هنوز خوشه نبسته اند: کنایه از هنوز هوا گرم نشده است
جوجه کبکها، خط و خال انداخته اند: کنایه از اینکه بزرگ شده اند
چشم به راه بودن: کنایه از منتظر بودن
آب خوش از گلویش پایین نمی رود: کنایه از این که آسایش و آرامش ندارد
شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی: تلمیح دارد به داستان شعرخوانی رودکی برای پادشاه سامانی که بعد از حدود ۴ سال گشت و گذار در مناطق دیدنی آن زمان در هرات و خسته شدن اطرافیان و دلنگی برای خانواده هایشان، آنچنان حال او را دگرگون ساخت که بدون لباس و کفش به سمت بخارا به راه افتاد قسمتی از شعر رودکی:

یاد یار مهربان آید همی

زیر پایم پرنیان آید همی

بوی جوی مولیان آید همی

ریگ آموی و درشتی های او



خنک ما را تا میان آید همی
میر زی تو شادمان آید همی
ماه سوی آسمان آید همی
سرو سوی بوستان آید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست
ای بخارا شاد باش و دیر زی
میر ماه است و بخارا آسمان
میر سرو است و بخارا بوستان

آب جیحون فرو نشست: کنایه از این که دشواری ها از میان رفت (کم عمق به نظر رسید)
ریگ آموی پرنیان شد: تشبیه، کنایه از این که دشواری ها از میان رفت (سنگهای سخت آمودریا در زیر پایم از شدت اشتیاق مثل ابریشم نرم و لطیف گردید).

بوی: ایهام، (۱) رایحه (۲) آرزو
پا به رکاب گذاشتم: کنایه از این که آماده سفر شدم
تهران را پشت سر نهادم: کنایه از این که ترک کردم
بال و پر گشودم: استعاره مکنیه
زندگی: استعاره از رفتن به ایل
به سوی بخارا...: استعاره
بخارای من ایل من بود: تشبیه

نکته: متمم اسم چیست؟

یک نوع متمم است که بعد از حروف اضافه (از، به، با، در، برای و...) می آید و وابسته یک اسم در جمله می شود یعنی اسمی در جمله به آن نیاز دارد؛ این نوع متمم نه مانند متمم فعلی، اجباریست و جزئی از اجزای جمله به حساب می آید و نه مانند متمم قیدی حذف شدن نیست بلکه همراه با اسمی که بعد از خود حرف اضافه مخصوصی را یدک می کشد در جمله قرار می گیرد و زیر نقش همان اسم واقع می گردد مثل:
زندگیت لبریز از عشق باد: کلمه لبریز، مسند است که با خود حرف اضافه مخصوص «از» را یدک می-
کشد پس نیاز به یک متمم دارد؛ مسند: لبریز (از مهر: متمم اسمی برای لبریز)
من به نقاشی علاقه دارم: علاقه اسمی است که با خود حرف اضافه مخصوص «به» را یدک می کشد پس
نیاز به یک متمم دارد؛ علاقه: مفعول: علاقه(به نقاشی: متمم اسمی برای علاقه)

درک و دریافت

۱- نویسنده در این متن، از زبان طنز بهره گرفته است؛ دو نمونه از آن را در متن بیابید.
به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم / از ترقی عدلیه چشم پوشیدم و به دنبال ترقی های دیگر به راه افتادم. / پدرم مرد مهمی نبود، اشتباهاً تبعید شد. مادرم هم زن مهمی نبود، او هم اشتباهاً تبعید شد.

۲- با توجه به جمله زیر: «برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی!»
الف) چرا نویسنده با خواندن نامه برادر، داستان تاریخی امیر سامانی را به یاد آورد؟
زیرا امیر سامانی با شنیدن شعر و توصیف شهر بخارا بی اختیار و به سرعت به بخارا برگشت.
ب) اشاره به شعر و چنگ رودکی، بیانگر کدام ویژگی شعر است؟

همراه بودن شعر و موسیقی با هم که باعث برانگیختن عواطف و احساسات در انسان می شود و باعث افزایش علاقمندی می شود. (تلمیح به ماجرای رودکی و امیر سامانی)